

درباره حزب و رابطه آن با طبقه

مصوبه پنجمین کنگره جریان کمونیست بین‌المللی - ژوئیه ۱۹۸۳

ترجمه از: س. میکائیلیان

برگرفته از: International Review 35

۱- مسئله حزب و رابطه آن با طبقه می‌بایست در رابطه با متون پایه‌ای ما درباره کارکرد سازمان‌های انقلابی در نظر گرفته شود.^۱

۲- حزب کمونیست بخشی از طبقه است، ارگانیک است که توسط طبقه و در جنبش آن شکل گرفته و هدف آن تکامل و گسترش مبارزه تاریخی طبقه به سمت پیروزی نهایی، دگرگونی رادیکال روابط اجتماعی و بناکردن جامعه‌ای است که وحدت و یگانگی انسانی را تحقق می‌بخشد: یکی برای همه، همه برای یکی.

۳- در مقابل تزهایی که لنین در "چه باید کرد" از آنها دفاع کرد (ایده "حزب در خدمت طبقه") و برخلاف کاریکاتورهای مضحک از "لنینیسم" و مورد دفاع گرایش‌های متعدد بوردیگستی که می‌گویند، "حزب اساس طبقه است"، ما همراه با لوکزامبورگ از این دفاع می‌کنیم که، حزب محصول خود طبقه است. تشکیل حزب تجلی پروسه‌ای است که در آن طبقه از طریق مبارزه خود به آگاهی رسیده است، تشکیل حزب مظهر درجه‌ای از آگاهی است که طبقه بدان نائل گشته است. این فرمولبندی هیچ وجه مشترکی با برداشتی که توسط نوعی از بوردیگیسم وارونه در سالهای ۱۹۷۰ تکمیل شد و در نشریه Invariance به بالاترین حد تکامل خود رسید و اظهار نمود که "طبقه حزب است"، ندارد. این درک ساده‌نگرانه، کل را، یعنی یگانگی کل و جنبش واقعی آن را، با **تعیین سطحی** جانشین عناصر آن نموده و از تفاوت‌های موجود (یعنی حلقه‌های دبالکتیکی که هر یک مکمل کل هستند) چشم‌پوشی می‌کند.

۴- این برداشت **جانشین‌گرایانه**، از درک نقشی که عناصر مختلف در درون "کل" ایفا می‌کنند ناتوان است. چنین برداشتی حرکت را نمی‌بیند، ایستا است و نه دینامیک. این برداشت اساساً غیرتاریخی است. این همان نگرش ایده‌آلیستی و اخلاقی مدرنیست‌ها است. این مقلدین شورائیت‌های منحنی، به تقسیم‌بندی قدیم میان سیاه و سفید و خوب و بد تنزل یافته‌اند و برایشان هر سازمان سیاسی درون طبقه بطور قطع چیزی **مطلقاً بد** است.

۵- مهمترین خطای شورائیسیم هلندی تحت نفوذ پانه‌کوک این بود که برای گروه‌ها و جریاناتی که در درون طبقه شکل می‌گیرند نقش آموزش‌دهنده و تربیتی قائل شد. این نگرش این امر را نادیده می‌گیرد که نقش **سیاسی** این جریانات بعنوان بخش مکمل و مبارز پرولتاریا، عبارت است از دفاع و تکامل‌دادن مواضع منسجم متبلور در برنامه کمونیستی در درون طبقه، امری که نقطه عزیمت فعالیت این گروه‌ها به شیوه‌ای متشکل می‌باشد. اما سازمان شورایی پانه‌کوک از طریق اعطای فقط نقش معلم به تشکیلات و تقدّم‌اش بر نقش آن بعنوان مدافع برنامه کمونیستی است که "مشاور" طبقه گشته، بدین طریق به ایده لنین، سازمان در خدمت طبقه می‌پیوندد. هردو به نفی اینکه حزب بخشی از طبقه، بخشی از یک ارگانیسیم فعال که بوسیله طبقه تولید شده است، می‌رسند.

۶- جامعه سیاسی، جهان اجتماعی یکپارچه‌ای است که در آن بشریت با تقسیم به طبقات از خود بیگانه گشته است. این بیگانگی که در پرولتاریا تجسم یافته و او بشکل دردآوری می‌کوشد تا از طریق مبارزه خود بر آن چیره گردد. بدین معنا مبارزه پرولتاریا هنوز (در این بعد که همچنان مبارزه‌ای است توسط یک طبقه) کاراکتری سیاسی بخود می‌گیرد. این یک حقیقت است که مبارزه پرولتاریا در اساس و به معنای کامل کلمه مبارزه‌ای است اجتماعی. پیروزی پرولتاریا به معنی اضمحلال همه طبقات و از جمله طبقه کارگر در جامعه‌ای انسانی است که در سراسر کره خاکی بنا می‌گردد. این راه حل اجتماعی ضرورتاً می‌بایست پیامد یک مبارزه سیاسی باشد. مبارزه برای قدرت در جامعه، امری که طبقه کارگر جهت نیل بدان خود را به تمام وسائل ضروری (تشکل‌های انقلابی، حزب سیاسی) مجهز می‌کند.

۷- ایجاد احزاب سیاسی که بیانگر منافع طبقات هستند امری ویژه پرولتاریا نیست. ما در تاریخ شاهد این مسئله نزد سایر طبقات نیز بوده‌ایم. سطح تکامل این احزاب، تعریف و ساختار آنها منعکس‌کننده طبقاتی است که از آنها ریشه گرفته‌اند. این احزاب پیشرفته‌ترین شکل خود را در جامعه سرمایه‌داری (آخرین جامعه طبقاتی در تاریخ) که طبقات اجتماعی به بالاترین درجه تکامل خود رسیده‌اند، کسب می‌کنند. جامعه‌ای که تضادهای طبقاتی را به روشن‌ترین وجهی نمایان می‌سازد. علیرغم نقاط اشتراک میان احزاب پرولتاریا و دیگر طبقات (بویژه احزاب بورژوازی) تفاوت‌های میان آنها نیز دارای اهمیت است. همچون طبقات تاریخی پیشین، هدف بورژوازی (زمانیکه قدرت خویش را در جامعه تثبیت نمود) نه از میان برداشتن استثمار بلکه حفظ آن به اشکال دیگر بود. عبارت دیگر هدف بورژوازی نه برچیدن طبقات جامعه بلکه برپایی جامعه جدید طبقاتی، نه انهدام دولت بلکه تکمیل آن بود. آن ارگانیسیم سیاسی وسیعی که بورژوازی خود را با آن مجهز می‌سازد، شیوه کار و مداخله‌اش در جامعه مستقیماً توسط این اهداف تعیین می‌گردد: احزاب بورژوایی، احزابی دولتی‌اند، که نقش ویژه آنها بدست گرفتن قدرت و بکارگیری آن بعنوان سمبل و ضامن حفظ جامعه طبقاتی می‌باشد. از طرف دیگر، پرولتاریا آخرین طبقه در تاریخ است که هدفش از تسخیر قدرت سیاسی عبارت از برچیدن تقسیم طبقاتی و از میان برداشتن دولت بمثابه نماد این تقسیم‌بندی است. بدین ترتیب احزاب پرولتری احزابی حکومتی نیستند، هدف آنها نه کسب قدرت دولتی و حفظ آن بلکه بالعکس، هدف نهایی آنها محو دولت و طبقات است.

۸- ما باید مراقب یک برداشت اشتباه از این فرمول‌بندی ناموفق در **مانیفست کمونیست** (که تنها در رابطه سیاسی با دوران قبل از ۱۸۴۸ قابل درک است) باشیم که در آن گفته می‌شود "کمونیست‌ها حزب ویژه‌ای تشکیل نمی‌دهند . . .".

این فرمولبندی در واقع در تضاد آشکار با این حقیقت است که مانیفست کمونیست خود بیانیه‌ای بود از طرف تشکیلاتی ویژه که اتحادیه کمونیست‌ها نامیده میشد. مسئله، زمانی تعجب‌آورتر می‌گردد که دو مردی را که مانیفست را به رشته تحریر درآوردند (مارکس و انگلس) مورد ملاحظه دقیق‌تر قرار می‌دهیم، کسانی که در سراسر زندگی خود مبارزین جنبش عمومی طبقه بودند. آنان **افرادی حزبی** و مردان عمل سیاسی بودند.

۹- ارگان‌های سیاسی (احزاب) همانند بخشی از جنبش عمومی طبقه هستند که از آن جنبش سرچشمه گرفته‌اند و همراه با تکامل مبارزه طبقاتی توسعه می‌یابند. احزاب سیاسی پرولتاریا مانند هر ارگان‌های زنده دیگری دارای تاریخ هستند، امری که بطور جدایی‌ناپذیری به تاریخ جنبش عمومی طبقه، به اعتلاء و عقب‌نشینی‌های موقتی آن مرتبط است. درک و مطالعه تاریخ این ارگان‌های سیاسی (حزب) بدون قرار دادن آن در رابطه عمومی با گام‌های مختلفی که طبقه برداشته است، مشکلاتی که با آن مواجه شده، تلاش‌هایی که در هر مرحله جهت آگاهی بر این مشکلات و پاسخگویی بدان‌ها به شیوه‌ای صحیح و کسب آموزش‌های آن برای پیشبرد مبارزات بعدی صورت گرفته، میسر نیست. در عین حال که احزاب سیاسی یک فاکتور تعیین‌کننده در پیشروی طبقه‌اند، در همان حال نیز آنها نشانه وضعیت واقعی طبقه در لحظه معینی از تاریخ خویش‌اند.

۱۰- طبقه کارگر در طول تمام تاریخ خود زیر بار سنگین ایدئولوژی بورژوازی قرار داشته است که در حال دفرمه نمودن و فاسد ساختن احزاب پرولتری و تغییر ماهیت آنها می‌باشد. فراکسیون‌های انقلابی بمثابة پاسخی به این جریان [ایدئولوژی بورژوازی] و با هدف تکامل، تدقیق و شفافیت بخشیدن مواضع کمونیستی بوجود آمدند. این مسئله بخصوص درباره چپ کمونیست که از انترناسیونال سوم سرچشمه گرفت صدق می‌کند. تمام برداشت‌های مربوط به مسئله حزب ضرورتاً حاوی آموزش‌ها، تجربیات و مواضع کل چپ کمونیست انترناسیونالیست می‌باشد.

با این وجود فراکسیون ایتالیایی چپ کمونیست دارای این شایستگی ویژه بود که تفاوت‌های کیفی سازمان انقلابی را در رابطه با دوره‌های صعود و پیشروی یا عقب‌نشینی و شکست مبارزه طبقاتی نشان دهد. فراکسیون ایتالیایی نشان داد که سازمان انقلابی چه اشکالی در این دوره‌ها بخود می‌گیرد: در مورد اول [دوره صعود و پیشروی مبارزه طبقاتی] بصورت یک حزب، سازمانی که می‌تواند نفوذ مستقیم و بلاواسطه‌ای در مبارزه طبقاتی داشته باشد. در حالت دوم [در دوره عقب‌نشینی و شکست مبارزه طبقاتی] سازمانی از لحاظ تعداد محدود، با نفوذ بسیار محدودتری بر زندگی جاری پرولتاریا می‌باشد. آنها این نوع دومی را "فراکسیون" نامیدند، تشکلی که حلقه رابط بین دو دوره از صعود مبارزه طبقاتی یعنی دو زمان معین از موجودیت حزب است. به عبارت دیگر فراکسیون حلقه ارگانیکی است میان حزب قدیم و حزب آتی.

فراکسیون ایتالیایی بطور مثال به مبارزه با خطاهای تروتسکی پرداخت که فکر می‌کرد میتوان در هر شرایطی (مثلاً در دهه ۳۰) دست به ایجاد حزب و انترناسیونال زد. این خطا اما به انشعابات و تجزیه وسیعتر عناصر انقلابی منتهی شد. این امر تئوری‌پردازی‌های تماشایی بوردیگا^۲ را رد کرد که از طریق بازی با کلمات و تجربدهای بی‌مایه به سفسطه‌هایی چون "برنامه تغییرناپذیر" و تفاوت بین حزب "تاریخی" و حزب "رسمی" رسید. در مقابل این توهمات و خطاها، فراکسیون ایتالیایی با تکیه بر تجربیات گرانبها و اساسی صدساله جنبش کارگری صحت و اعتبار تزه‌های خود را به نمایش گذاشت.

۱۱ - تاریخ واقعی بهتر از قوه تخیل به ما نشان میدهد که حیات حزب طبقه، از مجرای یک حرکت سیکلی **ظهور، تکامل** و **محو** [اضمحلال] عبور می‌کند. ناپدید شدن حزب میتواند به شکل فساد تدریجی از درون و گذر به اردوی دشمن صورت گیرد، یا ساده‌تر، در دوره‌ای کوتاه یا بلند تجزیه و محو شده تا زمانی که شرایط مجدداً برای ظهور حزب مهیا می‌گردد. این مسئله هم دوران پیش از مارکس که با بابوف آغاز شده و تا ظهور سازمان‌های انقلابی در زمان حیات و فعالیت مارکس و انگلس بطول انجامید و هم دوران پس از مرگ آنها تا زمان ما را شامل می‌گردد. اتحادیه کمونیستها فقط ۵ سال (-۵۲ ۱۸۴۷) عمر کرد، انترناسیونال اول ۹ سال (۷۳-۱۸۶۴)، انترناسیونال دوم ۲۵ سال (۱۸۸۹-۱۹۱۴) انترناسیونال سوم ۸ سال (با انعطاف محاسبه شود ۲۷-۱۹۱۹).

در اینجا یک پیوستگی آشکار وجود دارد. همه این تشکلهای ارگانیک‌هایی از یک طبقه هستند. اینها لحظات پی‌درپی از یکپارچگی طبقه‌اند که می‌تواند همچون رابطه منظومه شمسی با سیاره‌ها، همانند یک کل باثبات که ارگانیک‌های مختلفی در درون آن حرکت می‌کنند تعریف شوند. اما یک موقعیت پایدار یا ثابت در درون سازمانی که حزب نامیده می‌شود نمی‌تواند وجود داشته باشد.

شبه‌تئوری‌های بوردیگستی درباره حزب "تاریخی" و حزب "رسمی" اساساً تئوری رازگونه‌ای است. بنابراین تئوری، حزب واقعی (همانند برنامه) چیزی است کامل. اما چنین حزبی در عالم واقعی از طریق حزب **رسمی** متجلی می‌شود. حال در صورت از بین رفتن حزب رسمی چه اتفاقی برای حزب تاریخی رخ می‌دهد؟ حزب تاریخی غیرقابل مشاهده و غیرفعال می‌گردد، اما با این حال در جایی به حیات خود ادامه می‌دهد چرا که حزب فناپذیر است. این یعنی برگشت به عقب، بازگشت به مسئله و موضوع اساسی فلسفه مذهبی و ایده‌آلیستی که نفس را از وجود و روح را از جسم جدا میکند. یکی در رستگاری ابدی جاودانه می‌گردد و دیگری دچار عذاب دنیوی می‌شود.

۱۲ - هیچ روشنگری و هیچ تئوری اراده‌گرایانه غیرمغرضی درباره پیدایش خودبخودی، و نه هیچ نابغه نخبه‌ای قادر به توضیح ظهور و هستی پدیده حزب نیست و حتی کمتر از این، آنان قادر نیستند تا علل دوره‌ای بودن حیات حزب را در طی مراحل و زمان‌های مختلف شکست و پیروزی نشان دهند. تنها با مبنا قرار دادن حرکت واقعی مبارزه طبقاتی که بنوبه خود توسط توسعه و تکامل سیستم سرمایه‌داری و تضادهای آن تعیین می‌گردد است که میتوانیم پاسخ معتبری به مسئله حزب بدهیم. بدین معنی که مسئله را به درون جنبش واقعی طبقه منتقل نمائیم.

۱۳ - به همان ترتیب به هنگام بررسی کارکرد متغیر حزب در دوره‌های مختلف در تاریخ می‌بایست همین شیوه [انتقال مسئله بدرون جنبش واقعی طبقه] را بکار بست، درست به همانگونه که فلسفه یونان باستان رشته‌های متعدد تعلیمی را در برمی‌گرفت، حزب نیز بعنوان محصول جنبش طبقاتی پرولتاریا، در اولین دوره تاریخی خود یکسری از وظایف مختلف را در درون طبقه بعهده داشت بویژه:

- * مکانی بود که تکامل تئوریک طبقه در آنجا متمرکز شده بود.
- * آشکارا اهداف نهایی را بیان می‌کرد که مبارزه طبقاتی امکان آن را در خود داشت.
- * ارگان فعالی بود که در درون طبقه و در خط مقدم دفاع از منافع بلاواسطه اقتصادی و سیاسی آن قرار داشت.

* بعنوان نوعی آموزش دهنده عمل نموده، ابعاد مداخلاتش را در طبقه گسترش داده و بدان تنوع می‌بخشید و آموزش خود را در تمام سطوح از طریق نشریات و کنفرانس‌ها، سازمان‌دادن کلاس‌های شبانه، موسسات کارگری، مدارس حزبی و غیره پیش می‌برد.

* دست به انتشار ایده‌های انقلابی و تبلیغ در درون طبقه می‌زد.

* بطور خستگی‌ناپذیر و با حرارت علیه پیش‌داوری‌های ایدئولوژی بورژوازی که دائماً بر افکار کارگران تاثیر گذاشته و مانع از رشد آگاهی طبقاتی بود مبارزه می‌کرد.

* بمثابه آژیتاتور عمل نموده، گردهمایی‌های عمومی کارگری، تظاهرات‌ها و اقدامات دیگر طبقه را در ابعاد وسیعی سازمان می‌داد.

* بعنوان سازمانده عمل می‌کرد، انجمن‌های مختلف کارگری ایجاد کرده و از آنها حمایت می‌نمود، انجمن‌های فرهنگی و مشابه، جهت دفاع از شرایط مادی بلاواسطه‌شان، کمک‌های دوجانبه، تعاونی‌های تولید، صندوق‌های اعتصاب، همبستگی‌های مالی و بیش از همه سازمان‌های دائمی و یکپارچه (اتحادیه‌ها) برای دفاع از منافع اقتصادی آتی طبقه ایجاد می‌کرد.

* برای رفرفرم‌های سیاسی که در انطباق با منافع آتی طبقه بود، حق رای عمومی، شرکت در انتخابات از طریق حضور نمایندگان کارگران در پارلمان مبارزه می‌کرد.

سال‌های ۱۹۱۷، ۱۹۱۴، ۱۸۷۰، ۱۸۴۸ چهار گام مهم در تاریخ پرولتاریا

۱۴- در طی ۱۴۰ سال اخیر شاهد چهار دگرگونی بزرگ در سرمایه‌داری بوده‌ایم.

۱۸۴۸: به پایان انجامیدن یک دوره از انقلابات ضدفئودالی توسط بورژوازی.

۱۸۷۰: با جنگ فرانسه - پروس تشکیل قدرتمندترین اتحادهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری، دولت‌های ملی، پایان یافت و دوره طولانی از توسعه سرمایه‌دارانه (دوره استعمار) بر کل جهان گشوده شد.

۱۹۱۴: نقطه اوج مرحله امپریالیستی، تشدید تضادهای سیستم که با جنگ جهانی اول وارد مرحله سقوط خود شد.

۱۹۱۷: اولین لرزش سیستم که مسئله ضرورت دگرگونی جامعه را مطرح نمود.

۱۵- چگونه پرولتاریا به این وقایع بااهمیت پاسخ داد؟

۱۸۴۸: به دنبال بورژوازی سایه غول پیکر پرولتاریای جوان ظاهر گشت (شورش ژوئن پرولتاریا در پاریس)، که چند ماه پیش‌تر از طریق تشکیل اتحادیه کمونیست‌ها به اطلاع عموم رسیده بود. این تشکیلات که اولین حزب واقعی پرولتاریای مدرن بود و با تخیلات انجمن‌های مخفی مرزبندی کرده بود با یک برنامه منسجم (مانیفست کمونیست) ظاهر شد و اجتناب‌ناپذیر بودن سقوط سرمایه‌داری در نتیجه تضادهای درونی‌اش را اعلام کرد.

مانیفست، پرولتاریا را بعنوان عامل راه‌حل تاریخی تضادهای سرمایه‌داری معرفی کرد. پرولتاریا از طریق انقلاب خود می‌خواست به دوره‌ای طولانی از تقسیم جامعه به طبقات آنتاگونیستی و استثمار انسان پایان دهد.

اتحادیه کمونیست‌ها برخلاف کلیه جمله‌پردازی‌های انقلابی و اراده‌گرایانه، دریافت که سال ۱۸۵۲، نشانگر پیروزی سرمایه‌داری بر اولین قیام کارگری در شرایطی بود که هنوز اوضاع برای یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی آماده نبود، به دلیل شرایط جدید ناشی از شکست بود که اتحادیه کمونیست‌ها به ناچار بعنوان یک تشکیلات فعال و متمرکز از بین رفت.

۱۸۷۰: مبارزین اتحادیه کمونیست‌ها ناپدید نشدند. آنان ضمن اینکه در انتظار موج جدیدی از مبارزات کارگری بودند کار خود را جهت تکامل تئوریک و جمع‌بندی از تجربیات طبقه پیش بردند. پس از تشنجات وسیع اجتماعی ۱۸۴۸، بورژوازی گام‌های بزرگی جهت رشد و تکامل خود به پیش گذاشت. تقریباً پانزده سال بعد پرولتاریایی را می‌یابیم که به لحاظ کمی بزرگتر، گسترده در چندین کشور و برای وارد شدن به مبارزات وسیع، بالغ‌تر و مصمم‌تر می‌باشد. اما هنوز نه برای انقلاب (چرا که شرایط عینی برای آن هنوز مهیا نبود) بلکه برای دفاع از منافع اقتصادی آنی خویش. در این ارتباط بود که انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۴ به ابتکار کارگران فرانسه و انگلیس پایه‌گذاری شد. این تشکیلات هزاران کارگر را از کشورهای صنعتی‌شده و کشورهای که در حال صنعتی شدن بودند، از آمریکا تا روسیه گرد آورد. مبارزان سابق اتحادیه کمونیست‌ها بطور کاملاً طبیعی در صف مقدم جمعیت بین‌المللی کارگران [انترناسیونال اول] قرار گرفتند و به همراه مارکس مسئولیت‌های کلیدی را پذیرفتند.

در طی یک سال انترناسیونال تبدیل به محل به هم پیوستن فریادهای مبارزه‌جویانه تعداد هر چه بیشتری از کارگران درسراسر دنیا شد، که هر روز آمادگی بیشتری برای مبارزه بدست می‌آوردند. انترناسیونال به زودی به نقطه‌ای رسید که تبدیل به مسئله مهمی برای همه دولت‌های اروپایی گشت. در میان این تشکیلات عمومی - طبقاتی بود که جریان مارکسیستی به عنوان نماد واقعی پرولتاریا، در مقابل جریان آنارشیستی باکونین که ایدئولوژی خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کرد قرار گرفت. جریانی [آنارشیستی] که هنوز از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان نسل اول پرولتاریا و نیمه‌پرولترهای صنایع دستی برخوردار بود.

جنگ فرانسه - پروس، شکست اسفناک امپراتوری دوم و سقوط آن در فرانسه، جنایت بورژوازی جمهوریخواه، فقر و گرسنگی کارگران پاریس در جریان محاصره پاریس توسط بیسمارک، تحریکات دولت و غیره، همه اینها کارگران پاریس را ناگزیر به مقابله مسلحانه زودرس با هدف خلاصی از دولت بورژوایی و برپایی کمون نمود. درهم شکسته شدن کمون پاریس اجتناب‌ناپذیر بود. کمون پاریس در واقع پیکارجویی طبقه کارگر، عزم راسخ آن را در حمله به سرمایه و دولت آن نشان داده و آموزش‌های گرانمایی را برای نسل‌های آینده پرولتاریای جهانی برجای نهاد. اما نتیجه بلافاصل شکست خونبار کمون، از بین رفتن انترناسیونال بود.

۱۹۱۴: پیروزی خونین سرمایه، قتل‌عام کمون پاریس و پیامد بعدی آن از بین رفتن انترناسیونال، بارسنگینی شد که نشان خود را طی سالیان متممادی بر یک نسل کامل از کارگران بر جای نهاد. اما به محض التیام یافتن این زخم، پرولتاریا به تدریج توانایی و اعتماد به نفس خود را برای مبارزه با سرمایه‌داری بازیافت. سازمان‌های طبقه (اتحادیه‌های کارگری، صندوق‌های مالی و احزاب سیاسی) مجدداً و به آرامی شکل گرفتند. تشکل‌های اخیر شروع به متمرکز نمودن خود ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح جهانی نمودند. این حرکت منشاء تشکیل انترناسیونال دوم (۱۸۸۹) (۱۸ سال بعد از کمون پاریس) که یک تشکل منضبط سیاسی بود گشت.

اما سیستم سرمایه‌داری در مرحله صعودی حرکت خود قرار داشت و حداکثر سود را از بازارهای موجود که نامحدود به نظر می‌رسید بیرون می‌کشید. این دوران طلایی استعمار و موقعیت درخشانی برای رشد نیروهای مولده و برای استثمار ارزش اضافی نسبی به جای ارزش اضافی مطلق بود. مبارزه پرولتاریا برای کاهش ساعات کار روزانه، افزایش مزدها و رفرف‌های سیاسی اغلب مفید واقع می‌شد. چنین بنظر می‌رسید که این اوضاع می‌تواند تا ابد دوام بیاورد و این مسئله منجر به توهم

امکان دگرگونی تدریجی سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق یک سری رفرم‌ها گشت. ایده‌ای که مشهور به رفرمیسم است، بیماری‌ای که بطور عمیقی بر آگاهی کارگران و بر سازمان‌های سیاسی و اقتصادی آن (بویژه تشکل‌های اقتصادی) تاثیر گذاشت، آگاهی طبقاتی را تضعیف کرد و وظایف انقلابی پرولتاریا را تحت الشعاع خود قرار داد.

پیروزی رفرمیسم سرانجام به معنی شکست پرولتاریا بود. این پیروزی‌ای بود برای بورژوازی، امری که به معنای چیره شدن ارزش‌های ناسیونالیستی و میهن‌پرستانه بورژوازی بر پرولتاریا بود. اتحادیه‌های پرولتاریا و تشکل‌های حزبی آن به طرز ناامیدکننده‌ای فاسد شدند و برای همیشه به اردوی بورژوازی پیوستند.

۱۹۱۷: پرولتاریا، با گذر سازمان‌هایش به اردوی سرمایه‌داری، سست، تسلیم‌شده به بورژوازی که ناسیونالیسم و میهن‌پرستی را در ابعاد وسیعی به کار می‌گرفت برای جنگ بسیج گشت و در میان شعله‌های جنگ به دریایی از خون و تلی از اجساد پرتاب شد. سه سال به طول انجامید تا پرولتاریا از جهنم جنگ سرمایه‌داری بخود آید و سیر واقعی حوادث را دریابد.

۱۹۱۷ اولین انفجار موج انقلابی بود که می‌بایست چند سال بطول می‌انجامید. در جریان این انفجار پرولتاریا ناگزیر گشت، مجدداً تشکیلات جدید طبقاتی بوجود آورد که به وظایف جدیدش پاسخ می‌داد، نه در فرم اتحادیه‌ها که از این پس و در دوره زوال سرمایه‌داری بطور کامل غیرقابل استفاده شده بودند، بلکه در شکل شوراهای کارگری. و نه از طریق احیاء سوسیال دمکراسی که یکبار برای همیشه به دشمن پیوسته بود، بلکه از طریق ایجاد حزب کمونیست انترناسیونالیستی (انترناسیونال سوم) که قادر بود وظایفی را که در دستور کار قرار داشت یعنی مساعدت به انقلاب جهانی پرولتاریا را بعهده بگیرد. این حزب جدید، این انترناسیونال کمونیستی جدید بر گرد فراکسیون‌های چپ و اقلیت‌هایی از انترناسیونال دوم که سال‌ها علیه ایدئولوژی رفرمیستی مبارزه کرده بودند، که جنایت سوسیال دمکراسی را محکوم نموده بودند، که علیه جنگ، ایدئولوژی دفاع از میهن مبارزه کرده بودند و بطور ساده‌تر حول آنانی که مارکسیست و وفادار به انقلاب پرولتری باقی مانده بودند تشکیل شد.

آزمون ضدانقلاب

۱۶ - اولین موج انقلابی به شکست انجامید، بخشاً بدین دلیل که این موج انقلابی در جریان جنگ پدیدار شد که بهترین شرایط برای انقلاب نیست و بخشاً، بخاطر عدم بلوغ آگاهی پرولتاریا، این مسئله بیش از همه از طریق تداوم بسیاری از نقطه نظرات انترناسیونال دوم در انترناسیونال جدید (سوم) نمودار گشت. بعنوان مثال:

* پاسخ غلط به مسئله نقش حزب در انقلاب و رابطه حزب و طبقه.

* جانشین‌سازی دیکتاتوری حزب بجای دیکتاتوری پرولتاریا.

* بویژه سردرگمی خطرناک درباره مسئله دولت در دوره گذار که بمثابة یک دولت "پرولتری" یا "سوسیالیستی" اعلام شد.

این خطاها همراه با تداوم حیات دولت شوروی که "دولت کارگری" خوانده می‌شد و تحلیل نارسای اپوزیسیون چپ از انحطاط دولت (این ایده که دولت شوروی هنوز خصلتی کارگری دارد و از دستاوردهای انقلاب اکتبر دفاع می‌کند)، این خطاها به همراه شکست تدریجی پرولتاریا در کشورهای دیگر منجر به تغییر توازن قوا به نفع سرمایه‌داری جهانی شد. این مسئله منتهی به سرکوب تاریخی طبقه کارگر برای یک دوران طولانی گشت. همه اینها منجر به درهم شکستن، انحطاط و مرگ حزب بلشویک و کلیه احزاب انترناسیونال سوم شد، احزابی که هم اکنون به اردوی سرمایه پیوسته بودند.

عمق شکست پرولتاریا مستقیماً با سطح موج انقلابی قبل از شکست برابر بود. نه بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ و نه جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۴۵) و یا دوره بازسازی بعد از جنگ، مبارزات پرولتری قابل ملاحظه‌ای را بخود ندید. حتی در آن چند کشور که پیکارجویی کارگران به دلیل عدم شرکت مستقیم‌شان در این تجربه تداوم یافته بود، به سادگی توسط نیروهای سیاسی چپ از زمینه طبقاتی‌اش منحرف شد، نیروهایی که هم اکنون وظیفه هموارساختن راه برای جنگ جهانی دوم را بعهده گرفته بودند. اینچنین بود مورد اعتصاب عمومی فرانسه در سال ۱۹۳۶، و قیام کارگران اسپانیا در همان سال که بسرعت تبدیل به یک جنگ "داخلی" بین فاشیسم و ضدفاشیسم (یک تمرین عمومی در آستانه جنگ آتی) شد. پرولتاریا در کشورهای دیگری مثل روسیه، رومانی، لهستان، آلمان، اتریش، ایتالیا، کشورهای بالکان یا پرتغال تحت سرکوب وحشیانه‌ای قرارگرفت. میلیون‌ها نفر به زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌های عمومی افکنده شدند. شرایط برای تشکیل مجدد حزب طبقه بکلی غایب بود. فقط فردی اراده‌گرا و ناتوان از درک واقعیت چون تروتسکی (که سال ۱۹۳۶ را آغاز انقلاب کارگری در فرانسه و اسپانیا دیده و سرمایه داری دولتی روسیه را با تداوم دستاوردهای انقلاب اکتبر اشتباه گرفته بود) و دنباله‌روان وی قادر بودند که دست به اعلام موجودیت ماجراجویانه حزب انقلابی و انترناسیونال جدید زنند. و همه اینها به معنی بازگشت تروتسکی و جریان وی به عقب برای دیدار انترناسیونال دوم و احزاب سوسیالیستی آن که از نظر سیاسی مرده بودند، بود.

این دوره، با جنبش گریز از مرکز پابرجا، به دور از پیوند نیروهای انقلابی و جنبشی متمرکز برای وحدت و ایجاد حزب طبقه، مشخص گردید. این دوره، زمان انحلال و تجزیه گروه‌های انقلابی بود. چپ انگلیس از مدت‌ها قبل از بین رفته بود، چپ روسیه از مدت‌ها پیش در زندان‌های استالین بطور فیزیکی نابودشده بود. چپ آلمان بطور کامل از میان رفته بود. گروه‌های انقلابی که به حیات خود ادامه دادند، در خود فرو رفته و ایزوله شدند و هر سال که می‌گذشت ضعیف‌تر می‌گشتند.

جنگ ۱۹۳۶ اسپانیا به انتخاب دشواری در میان این گروه‌ها انجامید، بین آنانی که گرفتار ضد فاشیسم شدند و آنانی که در صف پرولتاریا باقی ماندند. فراکسیون‌های چپ کمونیست انترناسیونالیست که به کار تئوریک جهت غنا بخشیدن به آن ادامه دادند و به رد مواضع سیاسی انترناسیونال سوم پرداخته و آنرا در دوران رشد خود به شدت مورد انتقاد قرار دادند. انتقادی پر ثمر و جسورانه که بر تجربیات واقعی پس از سال ۱۹۱۷ جنبش استوار بود.

چپ کمونیست - انترناسیونالیست خود نیز از حوادث مختلفی به لرزه درآمد. ابتدا از طریق جدایی یک اقلیت در سال ۱۹۳۶. این اقلیت همراه با جمهوریخواهان ضدفاشیست شرکت خود را در جنگ داخلی اسپانیا اعلام کرد سپس در آستانه آغاز جنگ جهانی دوم اقلیت دیگری "فرسودگی اجتماعی پرولتاریا" در دوره جنگ و در نتیجه عدم امکان فعالیت و غیر ممکن بودن حفظ سازمان فراکسیون‌ها را اعلام نمود. بحران سوم و تعیین‌کننده، با فروپاشی فراکسیون فرانسه^۳ (GCF) بوقوع پیوست، که با تصمیم انحلال چپ کمونیست انترناسیونالیست و پیوستن اعضای آن بشکل منفرد در حزبی که در ایتالیا اعلام موجودیت کرد، مخالفت نمود. حزبی که پلاتفرم و مواضع اساسی آن شناخته شده نبود، تنها چیزی که از آن شناخت وجود داشت این حقیقت بود که این حزب بر گرد «دمن» (Damen) و بوردیگا، دو چهره برجسته چپ ایتالیا در دهه بیست تشکیل شده بود. بدینسان فراکسیون ایتالیایی چپ کمونیست به پایان تراژیک راه خود رسید.

۱۷ - این بررسی مختصر از جنبش کارگری به ما می‌آموزد که:

الف) میان طبقه بعنوان یک کل و حزب بمثابة ارگانیسمی ویژه در این کل حلقه واسطی وجود دارد. دوره‌هایی وجود دارد که طبقه بدون حزب به حیات خود ادامه می‌دهد، اما حزب هرگز نمی‌تواند بدون طبقه وجود داشته باشد.

ب) طبقه در جریان بلوغ آگاهی طبقاتی، حزب را بعنوان ارگان‌سیسی ضروری تولید می‌کند، تا بتواند به پیروزی نهایی دست یابد. پیروزی پرولتاریا بدون ایجاد این ارگان‌های ضروری غیر ممکن خواهد بود. بویژه ارگان عمومی و متحدکننده طبقه [شوراها] که در برگیرنده کلیه کارگران است و سازمان سیاسی آن حزب، که حول یک برنامه عمومی مبتنی بر مواضعی که هدف نهایی مبارزهٔ پرولتری (کمونیسم) و وسایل نیل بدان را روشن می‌سازد شکل می‌گیرد.

پ) یک تفاوت عینی میان تکامل تشکل عمومی طبقه که در آن بروی همه کارگران گشوده است و سازمان سیاسی، حزب، وجود دارد. در دوران بالندگی سرمایه‌داری تشکل‌های عمومی طبقه (که وظیفه‌شان دفاع از منافع بلاواسطه اقتصادی بود) ضمن اینکه تغییرات ساختاری مهمی را از سر گذراندند دارای موجودیت پایداری بودند. درباره سازمان سیاسی، حزب، اینگونه نبود، حزب تنها در دوره‌های رشد مبارزه طبقاتی وجود داشته است. این نکته قویاً این حقیقت را برجسته می‌سازد که موجودیت حزب وابستگی تنگاتنگی با سطح مبارزه طبقاتی دارد. در دوره‌های اوجیابی مبارزه طبقات، شرایط ضروری برای حضور و حرکت حزب وجود داشته است. در دوره‌های عقب نشینی [افت] وقتی که این شرایط از بین می‌رفت، حزب نیز درحال از بین رفتن بوده است. در مورد اول [دوران رشد مبارزه طبقات] برون‌گرایی بر حزب غالب است و در مورد دوم [دوران افت] درون‌گرایی.

ث) در ارتباط با این موضوع، باید بگوییم که، در دوره زوال سرمایه‌داری مسئله بگونه‌ای دیگر است. وقتی که در این دوران امکان بهبود بخشیدن به سطح زندگی طبقه کارگر و حفظ آن وجود ندارد، در نتیجه تشکل‌های دائمی نیز برای پیشبرد چنین فعالیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. به همین دلیل اتحادیه‌های کارگری ماهیت پرولتری خود را از دست داده‌اند و تنها می‌توانند بمثابة ضمايم دولت وجود داشته باشند که وظیفه‌شان لگام زدن، کنترل و به انحراف کشاندن هر حرکتی است که نشانگر مبارزه طبقاتی می‌باشد. در دوره کنونی تنها اعتصابات "غیرقانونی" (خارج از کنترل اتحادیه) که گرایش به اعتصاب عمومی داشته و تحت کنترل مجامع عمومی هستند دارای محتوای روشن طبقاتی می‌باشند. از همین رو نیز چنین نهادهایی نمی‌توانند در اساس موجودیتی دائمی داشته باشند. **تشکل‌های توده‌ای** طبقه تنها زمانی می‌توانند **دائمی** شوند که دفاع از منافع آنی طبقه کارگر با امکان انقلاب، یعنی دوره انقلابی که شوراها کارگری شکل می‌گیرند، درهم آمیزد. این تنها لحظه‌ای در تاریخ سرمایه‌داری است که موجودیت این تشکل‌ها واقعاً **توده‌ای** بوده تجلی **اتحاد واقعی** طبقه می‌باشند. در رابطه با حزب که پیش از اعتلاء (که با تشکیل شوراها مشخص می‌گردد) می‌تواند پدیدآید اینگونه نیست. چرا که موجودیت حزب نه وابسته به آن لحظه نهایی، بلکه بستگی به یک **دوره** از رشد و پیشروی مبارزه طبقاتی دارد.

ج) با تکامل تاریخی مبارزه طبقاتی برخی از کارکردهای حزب تغییر یافته است. به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:
* وقتی مبارزه طبقاتی تکامل می‌یابد، وقتی کارگران تجربه می‌اندوزند و به سطح بالاتری از فرهنگ دست می‌یابند حزب به تدریج نقش خود را بعنوان **آموزش دهنده عمومی** از دست می‌دهد.

* این مسئله در مورد نقش سازمانگری [حزب] در درون طبقه بدرجه بمراتب بالاتری صدق می‌کند. طبقه کارگری مانند پرولتاریای انگلیس در ۱۸۶۴ (که قابلیت بدست گرفتن ابتکار عمل تشکیل جمعیت بین‌المللی کارگران را داشت) حقیقتاً نیازی به راهنما، جهت آموزش سازماندهی به آن، نداشت. ایده "رفتن به میان خلق" و یا به میان کارگران با هدف سازماندهی آنان در کشور عقب مانده‌ای چون روسیه در اواخر قرن نوزدهم شاید مفهوم مناسبی داشت، اما چنین ایده‌ای در کشورهای صنعتی مانند انگلیس، فرانسه و غیره نمی‌توانست هیچگونه مفهومی داشته باشد.

تشکیل جمعیت بین‌المللی کارگران در سال ۱۸۶۴ کار هیچ حزبی نبود. اساساً چنین احزابی وجود نداشتند و در موارد نادری هم که دخالت داشتند مثل چارتیسم^۴ در انگلیس و بلانکیسم^۵ در فرانسه، خود در حال اضمحلال کامل بودند. انترناسیونال اول بیشتر به یک تشکیلات عمومی، نزدیک بود، با گروه‌بندی‌های روشن و کامل براساس پیوستگی تئوریک-سیاسی برنامه‌ای. از آنجائیکه انترناسیونال اول چنین شکلی بخود گرفت، این امکان برای جریان‌های مختلف وجود داشت تا به همزیستی و برخورد متقابل در درون آن بپردازند. جناح مارکسیستی (اشتراکی)، کارگرایان، پرودونیست‌ها، آنارشισت‌ها و در آغاز حتی جریان عجیبی مانند مازینیست‌ها^۶.

انترناسیونال اول همانند یک دیگ ذوب فلز [پاتیل] بود که ایده‌ها و جریان‌ها در آن تبلور یافته بودند، در حالی که حزب محصول جدایی مواد مذاب از رسوبات و جابجایی آن به ظرف دیگری است. به همین دلیل بود که جریان‌های درون انترناسیونال بصورت جریان‌های غیررسمی باقی ماندند. پس از انحلال اتحادیه کمونیست‌ها و در زمان موجودیت انترناسیونال اول، فقط یک حزب سیاسی به مفهوم واقعی کلمه تولد یافت: حزب سوسیال‌دموکرات، گرایشی مارکسیستی که در سال ۱۸۶۸ تحت رهبری لیکنشت و بیل تاسیس گشت. تنها پس از سال ۱۸۷۸ و در آستانه انتخابات فرانسه بود که حزب کارگر فرانسه تحت رهبری گوسته (Guesde) و لافارگه و با شرکت مستقیم مارکس که پلاتفرم سیاسی آنرا نوشت تاسیس شد.

بالاخره بعد از سال‌های ۱۸۸۰ و با رشد شتابان سرمایه‌داری و بیداری مجدد مبارزه طبقاتی بود که ضرورت و امکان ایجاد حزب سیاسی بوجود آمد تا مبارزه سیاسی را در فرمولبندی روشن و از نظر تشکیلاتی جدای از اتحادیه‌ها (که وظایف دفاع از منافع بلاواسطه اقتصادی کارگران را برعهده داشتند) به پیش برد. سال ۱۸۸۰ در کلیه کشورهای صنعتی و یا در حال صنعتی شدن یک پروسه واقعی از شکل‌گیری احزاب آغاز گشت که پیامد جنبش سوسیال‌دموکراسی آلمان بود، جنبشی که ابتکار عمل تاسیس انترناسیونال دوم را در سال ۱۸۸۹ بدست گرفت.

انترناسیونال دوم حاصل تداوم یک روند سیاسی پس از انحلال انترناسیونال اول (۱۶ سال قبل) در جنبش کارگری و وحدت جریان مارکسیستی در سطح بین‌المللی بود. این تشکل "سوسیالیسم علمی" را که چهل سال قبل توسط مارکس و انگلس در **مانیفست کمونیست** فرموله شده بود رسماً اعلام نمود. انترناسیونال دوم دیگر وظایف انترناسیونال اول (سازمان دادن تحقیقات درباره شرایط زندگی کارگران در کشورهای مختلف، تنظیم لیست خواسته‌های اقتصادی) را بعهده نگرفت. چنین فعالیت‌هایی به اتحادیه سپرده شد. در مقابل مبارزه برای خواسته‌های فوری سیاسی (حق رای عمومی، آزادی اجتماعات و مطبوعات، شرکت در کمپین‌های انتخاباتی، مبارزه برای رفرم‌های سیاسی، مبارزه علیه سیاست مستعمراتی، مبارزه علیه سیاست خارجی آن، مبارزه علیه نظامی‌گری و غیره) را برعهده گرفت ضمن اینکه همزمان با آن به کار تئوریک برای دفاع از هدف نهایی جنبش، انقلاب سوسیالیستی، ادامه داد.

انگلس کاملاً حق داشت وقتی که در یکی از پیشگفتارهایش بر **مانیفست کمونیست** (نگاشته شده در سال ۱۸۸۰) یادآور شد که انترناسیونال اول در دوران تاریخی که حضورداشت وظایف خود را بطور کامل به انجام رساند. خطای او در این نتیجه‌گیری شتابزده‌اش بود که گویا جنبش سیاسی طبقه (تشکیل احزاب سیاسی در کشورهای مختلف) به حدی پیشرفت نمود، که طبقه کارگر "**دیگر نیازی به یک تشکیلات بین‌المللی ندارد**". انترناسیونال دوم نیز با همه کاستی‌های خود، با همه اشتباهاتش، و علیرغم نفوذ رفرمیسم (که حامیان خود را در اتحادیه یافت) چیزی که بالاخره موجب از میان رفتن خصلت پرولتری آن شد، کار برجسته‌ای در طبقه انجام داد، کاری که هنوز نیز دستاوردی برای جنبش محسوب می‌گردد. حتی اگر تنها بدین خاطر باشد که این تشکل بمشابه عرصه‌ای نه چندان جامع در خدمت برخوردهای تئوریک و شفافیت یافتن

موضوعات متعددی و بعنوان صحنه‌ای جهت تقابل مواضع سیاسی جناح چپ و رویزیونیسم برنشتاین و سانتریسم کائوتسکی قرار گرفت، در میان انترناسیونال دوم بود که چپ انقلابی به حیات خود ادامه داد و مبارزه را فراگرفت. وقتی که امروز کلیه اشکال اخلاق‌گرایان مدرنیست، خود را با بدست دادن ترازنامه‌ای کاملاً منفی از تاریخ (اگر اصولاً ایده‌ای درباره تاریخ داشته باشند) خشنود می‌سازند، وقتی که آنان مساعدت انترناسیونال دوم به جنبش کارگری را تماماً رد می‌کنند، تنها ناتوانی خود را از درک اینکه یک جنبش تاریخی در حال تکامل چیست، به نمایش می‌گذارند. آنها حتی نمی‌دانند که دانسته‌های کم خود را مدیون تاریخ زنده پرولتاریا هستند! آنان "بچه را با لگن آب" بیرون می‌اندازند و متوجه این نکته نیستند که ایده‌ها و "کشفیات" شان که تصور می‌کنند دست اول است، از زباله‌دادن جنبش کارگری، از دوران اتویپایی که مدت‌هاست سپری شده می‌آید. "حتی فرزندان نامشروع نیز پدر و مادر دارند اگر چه والدین، آنها را فرزندان خویش بشمار نیاورند!" بوردیگیست‌ها نیز دقیقاً همانند مدرنیست‌ها تاریخ زنده طبقه کارگر، تاریخ طبقه‌ای در حرکت و تکامل با نقاط ضعف و قدرتش را نادیده می‌گیرند. آنان بجای مطالعه و درک این تاریخ، خدایان مرده ساکن و ابدی، مومیایی شده در بد و خوب مطلق را جایگزین آن می‌گردانند.

۱۸ - بعد از خیانت و مرگ ننگین انترناسیونال دوم و سه سال پس از کشتار امپریالیستی، بیداری مجدد پرولتاریا دوران نوینی را گشود که تاسیس مجدد حزب طبقاتی را امکانپذیر ساخت. این دوره جدید از کشمکش‌های اجتماعی شاهد سقوط استحکاماتی بود که تسخیرناپذیر بنظر می‌رسیدند (اضمحلال امپراتوری‌های مقتدر، سقوط سلطنت مطلقه، سقوط ماشین‌های نظامی کشورهایمانند روسیه، اطیش، رومانی و آلمان) نمی‌توانست تنها بیانگر لحظاتی از تکامل جنبش کارگری باشد بلکه معرف جهش کیفی - تاریخی آن بود. چرا که این شرایط مستقیماً مسئله اصلی انقلاب را پیش کشید، مسئله کسب قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر. برای اولین بار در تاریخ می‌بایست طبقه کارگر و احزاب کمونیست جدیدالتاسیس به یک رشته از مسائل اساسی پاسخ می‌گفتند. مسائلی که هر یک سوالی بود درباره مرگ یا زندگی در آن عرصه. برخی مواقع آنها یا هیچ ایده‌ای نداشتند و یا دارای ایده‌هایی کاملاً کهنه شده و غلطی بودند. تنها افراد کوتاه‌نظر که خصیصه اصلی‌شان خود بزرگ‌بینی بیمارگونه است، افرادی که حتی از دور نیز شاهد یک انقلاب نبوده‌اند (و انقلاب کارگری که بزرگترین جهش در تاریخ بشریت تا به امروز است) تنها چنین افرادی می‌توانند ۶۰ سال پس از انقلاب، انگشت تحقیر بسوی اشتباهات و ناروشنی‌های قهرمانانی دراز کنند که جرات کردند تا بر قله‌های جهان سرمایه‌داری یورش برند و با عزمی راسخ راه انقلاب را پی گیرند. البته که طبقه کارگر و بیش از همه احزاب طبقه و انترناسیونال کمونیستی، اغلب کورمال راه را جستند، ناسنجیدگی کردند و مرتکب اشتباهات بزرگی شدند که بعدها تبدیل به مانعی در راه انقلاب شد. اما آنان آموزش‌های بی‌نهایت گرانبها و غنی‌ای برجای نهادند که می‌بایست آنها را در تمام جزئیاتش مورد مطالعه قراردهیم تا دشواری‌هایی را که آنان با آن مواجه گشتند درک کنیم، از دام‌هایی که آنان در آن گرفتار شدند دوری جوئیم، اشتباهاتی را که آنان مرتکب شدند جبران کنیم و براساس تجربیات آنان پاسخی درخور به مشکلات ناشی از انقلاب بدهیم. برای آنکه تلاش کنیم تا این مشکلات را اگر چه بخشاً، حل نمائیم، می‌بایست از فاصله زمانی بین خود و آنها بهره جوئیم، بی آنکه هوشیاری‌مان را در اینباره از دست بدهیم که انقلاب آتی مشکلات جدیدی را در پی خواهدداشت که ما اساساً قادر به پیش‌بینی آنها نیستیم.

۱۹ - برای اینکه به مسئله حزب و کارکرد آن در دوره کنونی و طی انقلاب بازگردیم، می‌توانیم اساساً و بیش از همه یک پاسخ را درباره اینکه حزب [کمونیستی] چه نباید باشد طرح کنیم تا سپس پاسخ معینی به اینکه حزب چه باید باشد بدهیم.

الف) حزب نمیتواند ادعا نماید که حاملی بی همتا یا تنها نماینده آگاهی طبقاتی است. داشتن چنین انحصاری امری از پیش تعیین شده نیست. آگاهی طبقاتی طبعاً در درون طبقه بعنوان یک کل وجود دارد. حزب پیشروترین ارگان این آگاهی است و نه چیز دیگری. این بدین معنی نیست که حزب عاری از خطاست، و همچنین به این معنی نیست که حزب میتواند در مواقع بخصوصی در سطحی از آگاهی باشد که سایر فراکسیون‌ها یا بخش‌های طبقه نیز بدان دست یافته‌اند. طبقه کارگر یک‌دست نیست ولی بسوی یک‌دست شدن حرکت میکند. همینطور آگاهی طبقاتی نیز در جهت عمومیت یافتن و یک‌دست شدن جریان دارد. این وظیفه حزب و یکی از کارکردهای اصلی آن است که آگاهانه به تسریع این پروسه یاری رساند. ب) بنابراین وظیفه حزب است که طبقه را راهنمایی کند و مبارزاتش را به ثمر رساند. این به معنی رهبر، چیزی که به تنهایی بجای طبقه تصمیم می‌گیرد نیست.

پ) برپایه آنچه که گفته شد ما این امکان را می‌بینیم که گروه‌های متعددی (مهم نیست که این گروه‌ها خود را حزب بنامند یا نه) در درون طبقه و یا سازمان‌های متحد طبقه (شوراهای کارگری) شکل بگیرند. حزب کمونیست به هیچ رو نمی‌تواند چنین حقی را برای خود قائل گردد که این گروه‌ها را ممنوع نموده و یا به آنها اعمال فشار نماید. برعکس، حزب باید پیگیرانه با چنین تلاش‌هایی مبارزه نماید.

ث) همانند طبقه که می‌تواند به عنوان یک کل دربرگیرنده گرایش‌ات انقلابی نزدیک به هم باشد، حزب نیز می‌تواند در چهارچوب برنامه خود امکان مخالفت‌ها و یا وجود گرایش‌ات را بپذیرد. حزب کمونیست برداشت حزب تک‌بنی (تک نهادی) را بدون قید و شرط رد خواهد کرد.

ج) حزب به هیچ وجه نمی‌تواند یک کتاب حل‌المسائل معرفی نماید که در جزئیات به کلیه مسائلی که مبارزه طبقاتی طرح می‌کند پاسخ دهد. حزب نه ارگان فنی، اداری و نه ارگان اجرایی طبقه است. حزب یک ارگان سیاسی است و باید یک ارگان سیاسی باقی بماند. این پرنسپب هم برای مبارزات قبل از انقلاب و هم برای مبارزات مقطع انقلاب معتبر است. بویژه این نقش حزب نیست که "ستاد مرکزی" قیام باشد.

د) دیسیپلینی که حزب در سازمانیابی و تعهد از اعضای خود طلب می‌کند، می‌تواند تنها، واقعیتی در چهارچوب یک آزادی پایدار برای بحث و انتقاد در درون مرزهای برنامه حزب باشد. حزب نمی‌تواند از اعضای که حول نقطه نظرات مهم و بخصوصی با حزب توافق ندارند بخواهد که آنان از نظرات فوق دفاع نموده و آنرا در طبقه پیش برند. حزب نمی‌تواند این اعضاء را مجبور سازد که در چنین مواردی برخلاف اعتقاد خود، مدافع حزب باشند. این مسئله همچنین در رابطه با احترام به عضویت این دسته از اعضاء بمثابة جزئی از سازمان و منافع عمومی آن صدق میکند. واگذار نمودن وظیفه دفاع از مواضع مهم سازمان به رفقای که در آن موارد توافق ندارند به دفاعی ناصحیح از این مواضع منجر می‌گردد. به همین دلیل حزب نمی‌تواند در پی راه‌حل‌های سرکوب‌گرایانه برای اعمال فشار بر اعضای خویش باشد. حزب به طور اصولی استفاده از قدرت و خشونت، یا روابط متکی بر قدرت در درون طبقه و رابطه خود با طبقه را طرد می‌کند.

س) چنین حزبی از طبقه نمی‌خواهد که به آن "ایمان" داشته باشد، یا که قدرت را بدان بسپارد. حزب کمونیست اصولاً مخالف هر شکل از واگذاری قدرت طبقه به یک ارگان، گروه یا حزبی که تحت کنترل مداوم طبقه نیست می‌باشد. حزب کمونیست مدافع این پراتیک حقیقی است: هیئت‌های منتخب و قابل عزل، که هر زمان در مقابل مجامع عمومی مسئول و پاسخگو هستند. بدین ترتیب حزب مخالف هر شیوه‌ای جهت ارائه لیست‌های انتخاباتی از طرف احزاب سیاسی می‌باشد. هر نوع برداشت دیگری به ناچار به عملی **جانشین‌گرایانه** منتهی می‌گردد. حزب حق دارد از عضوی (که منتخب تجمعی بوده و هنوز در

مقابل آنان مسئول است) بخواهد که از پست خود در آن کمیته یا ارگان دولتی استعفا دهد، درحالیکه حزب نمی‌تواند صرفاً به دلیل تصمیم خود عضو دیگری را جانشین وی کند.

ه) بالاخره، و برخلاف احزاب بورژوازی، حزب پرولتری نمی‌تواند نقش بدست گیری دولت و اداره آنرا ایفا کند. این اصل پیوند تنگاتنگی با نیاز طبقه بعنوان یک کل جهت برپایی دولت مستقل دوران گذار دارد. دست شستن از این اصل بناچار منتهی به این می‌گردد که حزب خصلت کارگری خود را از دست می‌دهد.

ی) از همه نکات فوق‌الذکر نتیجه می‌شود که: در عصر ما حزب کارگری نمیتواند حزبی توده‌ای باشد. نظر به اینکه چنین حزبی وظیفه اداره دولت و یا سازماندهی طبقه را بعهدہ ندارد، نظر به اینکه حزب حول برنامه‌ای تا حد ممکن هم بسته و متمرکز، گرد آمده، ضرورتاً تا زمان انقلاب و طی دوره انقلابی تشکیلات اقلیت خواهد بود. بدین ترتیب می‌بایست درک کمینترن درباره احزاب انقلابی - توده‌ای قاطعانه رد شود، درکی که در همان زمان نیز اشتباه و محصول دورانی سپری شده بود.

۲۰- با برآمد مبارزه طبقاتی در سال ۱۹۶۸ دورانی آغاز گشت که جریان کمونیست بین‌المللی (ICC) آنرا مرحله‌ای از بیداری تاریخی مجدد مبارزه طبقاتی و بعنوان پاسخی به بحران آشکار پس از پایان دوره بازسازی در بعد از جنگ جهانی دوم ارزیابی می‌کند. در امتداد این تحلیل معتقدیم که این دوران حامل شروط لازم برای تشکیل مجدد حزب می‌باشد. گرچه این شرایط تحت اوضاعی مستقل از اراده ما است، اما این انسان است که تاریخ را می‌سازد. بدین ترتیب شکل‌گیری حزب آتی نتیجه تلاش آگاهانه و تعمق دقیق ما خواهد بود، تلاشی که گروه‌های انقلابی موجود می‌بایست از هم اکنون خود را وقف آن نمایند. این تلاش مستلزم داشتن درکی روشن از خصلت شرایط عمومی (که در تمام دوره‌ها معتبر است) و شروط ویژه که دوره تاریخی پیشین فاقد آن بود می‌باشد، امری که با نقش آتی حزب فردا (بمثابه چراغ راهنما) مرتبط خواهد بود.

۲۱- زمانی که حزب آینده شکل می‌گیرد، یکی از مشخصه‌های اصلی آن این واقعیت خواهد بود که این حزب برخلاف احزاب سابق بلاواسطه در مقیاسی جهانی ظاهر خواهد گشت.

* حتی در گذشته نیز سازمان‌های سیاسی طبقه جهانشمول بودند و به وحدت در سطح جهانی گرایش داشتند. اما این سازمان‌های جهانی نتیجه گروهبندی تشکلهایی بودند که، کم و بیش در سطح ملی و حول گروهبندی که تا حدودی از بخش بخصوصی سرچشمه می‌گرفت و خود را در موقعیت پیشتاز جنبش کارگری بعنوان یک کل می‌یافت تاسیس شده بودند. جمعیت بین‌المللی کارگران (IAA) اساساً بدین روش در سال ۱۸۶۴ حول پرولتاریای انگلیس تشکیل شد (کنگره موسس آن در لندن برگزار گردید و برای یک دوره طولانی اتحادیه‌های انگلیس نیروی اصلی در (IAA) بودند و تا سال ۱۸۷۲ لندن مقر اصلی شورای عمومی آن بود). در این دوره انگلیس پیشرفته‌ترین کشور بود، جایی که سرمایه‌داری آن قدرتمندترین و متمرکزترین بود.

انترناسیونال دوم نیز به روشی مشابه، و در اصل حول حزب سوسیال دمکرات آلمان که قدیمی‌ترین، پیشرفته‌ترین و نیرومندترین حزب کارگری در اروپا و در جهان بود، گروهبندی شد. حزب سوسیال دمکرات آلمان بیش از همه محصول توسعه عظیم سرمایه‌داری طی نیمه دوم قرن هیجدهم در آلمان بود.

سرانجام حزب بلشویک آن قطبی بود که انترناسیونال سوم را تشکیل داد نه به این دلیل که سرمایه‌داری جلوه ویژه‌ای در روسیه داشت (گرچه روسیه در میان کشورهای صنعتی شده جهان مقام پنجم را داشت با این همه بسیار عقب مانده بود) بلکه

به این دلیل که در این کشور پرولتاریا بخاطر اوضاع ویژه، اولین و تنها پرولتاریایی بود که دولت سرمایه‌داری را سرنگون ساخت و قدرت را در طی اولین موج انقلابی بدست گرفت.

وضعیت امروز در مقایسه با اوضاعی که در گذشته در بسیاری از قلمروها غالب بود بطور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. از سویی دوره احتضار سرمایه‌داری مانع از پیدایش بخش‌های جدید و بزرگی از پرولتاریای جهانی شد که می‌توانست یک قطب تازه‌ای را در کل جنبش کارگری نمایندگی کند (مانند مورد آلمان طی قرن گذشته).

از سوی دیگر توازن اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشخص و قابل ملاحظه‌ای در دوره احتضار سرمایه‌داری در سیستم، بویژه در پیشرفته‌ترین کشورها بوجود آمده است. دنیای سرمایه‌داری هیچگاه در تاریخ خود (علیرغم تقسیمات ملی و بلوک‌بندی‌های غلبه ناپذیرش) بدین درجه از رشد نرسیده بود، رشدی که بخاطر توسعه تجارت و بکارگیری وسایل ارتباط جمعی مدرن میسر شده است و این درجه از رشد و یک‌دستی و وابستگی بین بخش‌های مختلف آن بی‌سابقه بوده است. این برای پرولتاریا به معنی هم سطح شدن شرایط زندگی و هم سطح شدن تجربیات سیاسی در ابعادی معین می‌باشد.

سرانجام توسعه تاریخی مبارزه طبقاتی به سمت انقلاب در اوضاع و احوال کنونی (همزمانی عمق بحران اقتصادی در تمام کشورها و نه مانند ۱۹۱۷، وجود جنگ جهانی امپریالیستی، و توانایی قابل توجه بورژوازی برای اتحاد در مقابل پرولتاریا) بدین معنی است که پیشروی مبارزه طبقاتی به نسبت گذشته به سطح بالایی از همزمانی، اتحاد و همگانی شدن حرکت خواهد کرد. همه این شروط بدین مفهوم است که حزب جهانی آینده، همانند گذشته حول این یا آن بخش ملی پرولتاریا شکل نخواهد گرفت بلکه در سطح جهانی بر پایه روشن‌ترین و متکامل‌ترین مواضع سیاسی تشکیل خواهد شد.

به همین دلایل و بویژه امروز بسیار بیش از گذشته ضرورت دارد که گروه‌های کمونیستی متعدد موجود، تلاش‌های خویش را برای تشکیل این قطب و در درجه نخست برای روشن کردن مواضع سیاسی پرولتری بسیج و متحد نمایند. این وظایف اساسی یک بخش مهم از مسئولیت آگاهانه و دقیقاً حساب شده انقلابیون در پروسه شکل‌گیری حزب آتی می‌باشد.

۲۲- جریان کمونیست بین‌المللی در انطباق با چنین چشم‌اندازی قویاً بر این ضرورت تاکید دارد که گروه‌های کمونیستی موجود با انزوایی که خود در آن قرار گرفته‌اند مرزبندی کنند و علیه گرایش‌هایی که شروط گذشته را تبدیل به الگویی برای امروز می‌کند مبارزه نمایند. چنین گرایش‌هایی تنها می‌تواند نتیجه مواضع سکتاریستی باشند. وظیفه ما این است که یک دیالوگ واقعی جهانی را همراه با این گروه‌ها با هدف مشخص رفع برداشت‌های انحرافی و تفسیرهای خطاآمیز که بر نیاز به پلمیک یا ناآگاهی این یا آن گروه بناشده است، بوجود آوریم. این تنها روش رسیدن به برخوردهای واقعی بین نقطه نظرات سیاسی برای گشودن راه یک پروسه گروه‌بندی و جابجایی سیاسی است.

جریان کمونیست بین‌المللی مشکلات بزرگی را که بر سر راه عملی کردن این وظیفه وجود خواهدداشت نادیده نمی‌گیرد. بخش اعظم این مشکلات حاصل ضدانقلاب هولناکی است که طبقه کارگر طی بیش از ۴۰ سال تحت آن قرار داشته است. ضدانقلابی که درهم شکسته شدن فراکسیون‌های چپ سربرآورده از کمیت‌ترین را در پی داشت و بدین سان پیوستگی ارگانیکی که بین تشکل‌های سیاسی کارگری گذشته در اواسط قرن وجود داشت گسسته شد. بدلیل این گسست در پیوستگی ارگانیک، حزب آتی بشیوه‌ای که فراکسیون ایتالیایی باور داشت (از طریق تبدیل شدن فراکسیون به پلی میان احزاب قدیم و جدید) شکل نخواهد گرفت.

اوضاع کنونی، پیشبرد پروسه برخورد و جابجایی‌ها را که منجر به قطب‌بندی گروه‌های کمونیستی می‌گردد ضروری‌تر می‌نماید. جریان کمونیست بین‌المللی تلاش کرده است که به چنین پروسه‌ای از طریق تماس با دیگر گروه‌های اردوی کمونیستی یاری رساند. ما در کنفرانس‌های بین‌المللی بین گروه‌های انقلابی فعالانه شرکت کرده، پیشنهادهای را نیز ارائه داده‌ایم. میبایست توجه کنیم، علت اینکه اولین کوشش‌ها به ناکامی انجامید، بیش از همه بستگی به پراکندگی سکتاریستی داشت که بخش‌های پراکنده چپ ایتالیا موجب آن شدند. آنها اکنون با وجود تمام اظهارات‌شان درباره اینکه "حزب تاریخی" هستند، کم و بیش خودرأی می‌باشند. چنین "احزابی" اگر همچنان بر طرز تلقی‌های کنونی خود اصرار ورزند (پنج عدد اکنون وجود دارد) محکوم به خودرأیی و کوتاه بینی برگشت ناپذیر هستند.

جریان کمونیست بین‌المللی به سهم خود مطمئن است که راه دیگری وجود ندارد و راه مارکس و انگلس، لنین و لوگزامبورگ، بیان و چپ کمونیست انترناسیونالیست در دهه ۳۰ است که همیشه در تاریخ جنبش کارگری به پیروزی رسیده است، این تنها راهی است که امید به ثمر رسیدن را با خود به همراه دارد، جریان کمونیست بین‌المللی بیش از هر زمان دیگری مصمم است که خود را وقف این هدف نماید.

توجه: مطالب داخل [کروشه] از مترجم می‌باشد.

^۱ - جهت اطلاعات بیشتر به نوشته‌های زیر رجوع شود:

پلاتفرم جریان کمونیست بین‌المللی (ICC) بند ۱۶.

مساعدت (ICC) به دومین کنفرانس جهانی چپ کمونیست.

Communist Organizations and Class Consciousness از ICC

^۲ - نظریه اشتباهی که بوردیگا به ویژه از سال ۱۹۴۵ پرورش داد از نقش تعیین‌کننده او در تشکیل حزب کمونیست ایتالیا و مبارزه چپ علیه انحطاط انترناسیونال سوم نمی‌کاهد. اما تأیید نقش وی نیز نمی‌تواند توجیه‌گر پیروی از مواضع اشتباه او و یا قلمداد کردن مواضع او بمثابه مواضعی کمونیستی باشد.

^۳ - Gauche Communiste de France

^۴ - چارتیسم در سال ۱۸۴۰ در انگلستان تاسیس شد و اولین جنبش کارگری توده‌ای در جهان بود، از جمله خواست‌های آن حق رأی عمومی بود. این جنبش در سال ۱۸۵۸ مضمحل شد.

^۵ - بلانکیسم، برگرفته از اگوست بلانکی مبلغ و تئورسین برجسته اهل فرانسه، وی براین باور بود که دولت بورژوازی را میتوان از طریق توطئه سرنگون ساخت.

^۶ - مازینیست‌ها، برگرفته شده از Giuseppe Mazzini (۱۸۰۵-۷۲) جمهوریخواه رادیکال که انجمن مخفی "اروپای جوان" را در سال ۱۸۳۴ ایجاد کرد که به مبارزه علیه نفوذ فئودال‌ها از جمله در ایتالیا، آلمان و لهستان پرداخت. از جنگ گاریبالدی برای ایتالیای متحد و آزاد دفاع کرد. سخنگوی جمهوری دمکراتیک طبقه متوسط بود.